

انعکاس

با سنگ‌های کوه
یک حرف گفتم
پاسخم دادند بسیار
صد جمله گفتم با تو اما
پاسخ ندادی
یک حرف
یک بار
بیوک‌ملکی

فدا

وقتی که باران می‌نویسد؛
شعر بلند رودها را
وقتی که هر رود
در جست و جوییت می‌دود
از کوه تا دشت
وقتی که باران
پاک کرده دودها را
تو در دلم هستی
تو در هر ذره، مویز
اشکان پورکیوانی

شافه

شافه مسئول است
برگ را مکلم نگه دارد
شانه قالی می‌کند شافه
برگ می‌افند
بی‌فیال و بی‌تفاوت
شانه را بالا می‌اندازد؛
« من نبودم
باد بود»

بهاره‌سلمانی

تصویرگر: میترا چرخیان

عبور

با دوپه‌قه قدیمی پدر
کوچه را
مرور می‌کنم
رود را
سرود را
عبور می‌کنم
زنگ می‌زند دلم
پرنده می‌شوم
بر لبان مادرم
فنده می‌شوم
بهر روز اقبالی‌درخشان

صیاد

بی آن که یک دانه پاشم
در دام شعرم می نشیند
صدرا پرنده عاشقانه
دانسته ای آیا که شاعر
صیاد بی دام است و دانه
محمددهریزی

فیال

بال زد
شیشه را شکست
پرکشید
لا به لای شافه ها نشست
آسمان پر از صدای بال بود
این شکستن و پیردن و
روی شافه ها نشستن پرنده، یک فیال بود
افسانه شعبان تژاد

پاییز

با دست های قرمز و فیضش
برگ درفتان را نوازش کرد
با برگه های سرد
با چامه دانی زرد
با پای نارنجی
در کوفه های پارک
هی رفت و آمد کرد
سعیده موسوی زاده